

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۰۶/۰۷
تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۵/۱۰/۱۸

اسفندیار زبردست^۱، سمیه حق روستا^۲

گونه‌شناسی رویکردهای نظری و تجربی نابرابری‌های منطقه‌ای^۴

چکیده

نابرابری منطقه‌ای در زمینه درآمد از دهه ۱۹۵۰ وارد مباحث علمی و آکادمیک شد. با وجود این، بررسی مطالعات و تحقیقات این حوزه نشان می‌دهد که مباحث تجربی و تئوری پاسخ روشنی به ارتباط رشد درآمد و نابرابری منطقه‌ای ارائه نداده‌اند. برخی از صاحب‌نظران معتقدند نابرابری‌های منطقه‌ای در طول زمان روند کاهشی خواهند داشت و برخی دیگر روند آن را افزایشی در نظر می‌گیرند. از این رو مقاله حاضر در نظر دارد تا با روش فراتحلیل، نوعی گونه‌شناسی از مجموعه مطالعات صورت گرفته در این حوزه به‌دست دهد. نگاهی به پیشینه نظریه‌های اقتصاد منطقه‌ای نشان می‌دهد که رابطه رشد مناطق و نابرابری را می‌توان در سایه نظریه‌های رشد اقتصادی توضیح داد. دو نظریه اقتصادی که پایه نظریه‌های نابرابری منطقه‌ای را تشکیل می‌دهند عبارت‌اند از نظریه «نئوکلاسیک» و نظریه «جغرافیای اقتصادی نوین». نظریه رشد اقتصاد نئوکلاسیک معتقد به کاهش نابرابری‌های منطقه‌ای در طی زمان است در حالی که نظریه اقتصاد جغرافیایی نوین پل کروگمن معتقد به افزایش نابرابری است. بنابراین با توجه به این دو نظریه اقتصادی، مطالعات نابرابری‌های منطقه‌ای در سه دسته جای گرفتند: (۱) رویکرد تعادل فضایی؛ (۲) رویکرد عدم تعادل فضایی؛ و (۳) رویکرد بینابینی. رویکرد تعادل فضایی به نظریه رشد اقتصاد نئوکلاسیک و رویکرد عدم تعادل فضایی به نظریه اقتصاد جغرافیایی پل کروگمن رجوع می‌کنند. رویکرد بینابینی نیز روند افزایشی یا کاهشی نابرابری را متأثر از سطح توسعه منطقه و مقیاس منطقه مورد بررسی می‌داند. بنابراین مقاله حاضر تلاش دارد تا نوعی گونه‌شناسی را از نظریات و مطالعات تجربی نابرابری‌های منطقه‌ای ارائه دهد تا از این راه درک جامع‌تری از موضوع به‌دست آید.

کلیدواژه‌ها: گونه‌شناسی، نابرابری منطقه‌ای، نظریه‌های رشد اقتصادی، تعادل فضایی، عدم تعادل فضایی.

^۱ استاد دانشکده شهرسازی، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، استان تهران، شهر تهران

E-mail: zebardst@ut.ac.ir

^۲ کارشناس ارشد برنامه‌ریزی منطقه‌ای، دانشکده شهرسازی، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، استان تهران، شهر تهران (نویسنده مسئول مکاتبات)

E-mail: s.haghoosta@gmail.com

^۳ این مقاله برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد سمیه حق روستا با عنوان «تحلیل تطبیقی نابرابری‌های منطقه‌ای بین دو استان همدان و مرکزی» با راهنمایی دکتر اسفندیار زبردست در دانشکده شهرسازی پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران است.

مقدمه

نابرابری‌های منطقه‌ای یا عدم تعادل در ساختار فضایی مناطق از جمله پدیده‌هایی است که اغلب کشورها و به‌ویژه کشورهای در حال توسعه با آن روبه‌رو بوده و هستند. نابرابری منطقه‌ای به معنای وضعیت مناسب یک یا چند منطقه به بهای واپس ماندگی سایر مناطق است. تمرکز توسعه در یک یا چند منطقه مستعد سبب می‌شود که پدیده تورم رشد در یک یا چند نقطه پدید آید و همه امکانات اقتصادی-اجتماعی از منابع مالی و فنی گرفته تا منابع اشتغال و نیروی انسانی را به سمت خود جذب کند و در مقابل مناطق و شهرهایی را باقی بگذارد که با عقب‌افتادگی و توسعه‌نیافتگی دست‌وپنجه نرم کنند. مطالعات نشان می‌دهد که با وجود پیشرفت‌های زیاد اقتصاد جهان، توزیع فضایی نابرابر فعالیت‌های اقتصادی در کشورها همچنان ادامه دارد (Ioannides & Petrakos, 2000). از آثار این توزیع نابرابر می‌توان به تشدید نابرابری در سایر زمینه‌ها از جمله نابرابری بین‌فردی اشاره کرد. علاوه بر این، وجود نابرابری به دلیل ایجاد تنش‌های سیاسی و قومی، انسجام اجتماعی و ثبات سیاسی جامعه را تضعیف می‌کند (Kanbur & Venables, 2005)؛ از این رو موضوع نابرابری منطقه‌ای همواره یکی از موضوعات مهم محافل سیاسی و علمی بوده است.

نابرابری منطقه‌ای در زمینه درآمد از دهه ۱۹۵۰ وارد مباحث علمی و آکادمیک شد. با وجود این، بررسی مطالعات و تحقیقات این حوزه نشان می‌دهد که مباحث نظری پاسخ روشنی به ارتباط رشد درآمد و نابرابری منطقه‌ای ارائه نداده‌اند (Artelaris & Petrakos, 2014; Tafenu & Paas, 2009, 9-21) و اسناد نظام‌مند و منسجم اندکی در این حوزه وجود دارد (WIDER, 2002-2003). برخی معتقدند ویژگی‌های طبیعی مناطق و همچنین صرفه‌های ناشی از مقیاس عامل افزایش نابرابری منطقه‌ای است و عده‌ای دیگر بر روند کاهشی نابرابری در طی زمان تأکید می‌کنند. از این رو برخی به عدم دخالت دولت و کاهش نابرابری در طی زمان اعتقاد دارند و برخی دیگر مداخله دولت را امری ضروری برای کاهش نابرابری‌های منطقه‌ای می‌پندارند. از این رو ارائه نوعی گونه‌شناسی از رویکردهای نظری و تجربی به منظور ارائه نوعی طبقه‌بندی نظام‌مند و منسجم از موضوع، می‌تواند زمینه کاهش این اغتشاش ذهنی را فراهم آورد. علاوه بر این، گونه‌شناسی مطالعات این حوزه می‌تواند در حوزه سیاست‌گذاری نیز ملاک عمل قرار بگیرد. تحقیق حاضر بر اساس این سؤال که «نابرابری‌های منطقه‌ای در طی زمان چه فرایند تکاملی را طی می‌کنند؟»، به دنبال گونه‌شناسی مطالعات نظری و تجربی این حوزه است. همان‌طور که اشاره شد از آنجا که در حوزه نظری و تجربی در زمینه روند نابرابری‌های منطقه‌ای در طول زمان اجماع وجود ندارد، هدف کلی تحقیق حاضر بررسی مطالعات صورت گرفته در این حوزه و طبقه‌بندی و گونه‌شناسی آنها از نظر پیش‌بینی روند کاهش یا افزایش نابرابری در طول زمان است تا از این راه درک جامع‌تری از موضوع به دست آید. مطالعه حاضر، وجود این اغتشاش ذهنی را بر اساس نظریه‌های رشد اقتصادی که زیربنای نظریات نابرابری منطقه‌ای محسوب می‌شوند، توضیح می‌دهد. بنابراین پس از مقدمه تحقیق، به ارائه مبانی نظری پرداخته شده است. در این بخش نظریات رشد اقتصادی که زیربنای نظریات نابرابری منطقه‌ای را تشکیل می‌دهند، معرفی شده است و سپس مطالعات این حوزه در سه رویکرد تعادل فضایی، عدم تعادل فضایی و رویکرد بینابینی ارائه می‌شوند. در پایان نیز گونه‌شناسی، جمع‌بندی و نتیجه‌گیری ارائه گردیده است.

روش تحقیق

برای انجام گونه‌شناسی رویکردهای نظری و تجربی نابرابری‌های منطقه‌ای، ابتدا بخش زیادی از مطالعات

و تحقیقاتی که در سطح جهانی در این حوزه انجام گرفته جمع‌آوری شده و مورد مطالعه قرار گرفته است. با بررسی این مطالعات، تفاوت‌ها و شباهت‌های مطالعات مختلف، استخراج شده و بر اساس مصادیق اشاره شده در متون مختلف، نظریات اقتصادی‌ای که مطالعات بر پایه آنها شکل گرفته‌اند استنتاج گردیده است. جمع‌بندی بررسی‌های این حوزه به ارائه نوعی گونه‌شناسی و طبقه‌بندی نظریات بر اساس نظریه‌های اقتصادی منتهی شد. این گونه‌شناسی در جدول و نمودار انتهایی مقاله ارائه شده است. از این رو در مقاله حاضر از روش تحقیق بازنگری پژوهش که قسمتی از روش تحقیق فراتحلیل محسوب می‌شود، استفاده شده است.

زیربنای نظری نابرابری منطقه‌ای

نگاهی به پیشینه نظریه‌های اقتصاد منطقه‌ای نشان می‌دهد که تفاوت دیدگاه‌ها نسبت به فرایند رشد منطقه‌ای ناشی از تفاوت پایه‌های فکری است. به عبارت دیگر رابطه رشد مناطق و نابرابری را می‌توان در سایه نظریه‌های رشد اقتصادی توضیح داد؛ اگرچه این ارتباط به‌طور مستقیم در این مدل‌ها مطرح نشده است (Janikas & Rey, 2008). دو نظریه اقتصادی که پایه نظریه‌های نابرابری منطقه‌ای را تشکیل می‌دهند عبارت‌اند از نظریه «نئوکلاسیک» و نظریه «جغرافیای اقتصادی نوین».

نظریه رشد نئوکلاسیک که توسط رابرت سولو^۱ (۱۹۵۶) و ترورور سوان^۲ (۱۹۵۶) مطرح شد، ارتباط نابرابری منطقه‌ای و رشد را رابطه‌ای منفی در نظر می‌گیرد (Solow, 1956; Swan, 1956). به عبارت دیگر، در جهان نئوکلاسیک یا بازار آزاد، نابرابری‌های منطقه‌ای با آزادی در جابه‌جایی عوامل تولید و همگام با رقابت کامل به مرور زمان باید از بین بروند (Barro, 1991). نظریه نئوکلاسیک معتقد است که در سیستم بازار، همگام با رشد درآمد منطقه، تفاوت‌های منطقه‌ای از طریق جابه‌جایی بازار، نیروی کار و سرمایه تمایل به کاهش دارند. از این منظر رابطه منفی بین نابرابری منطقه‌ای و رشد مورد انتظار است. این دیدگاه نظریه نئوکلاسیک در خصوص محور نابرابری‌های منطقه‌ای بین ملت‌ها و مناطق پایه ادبیات همگرایی (تعادل فضایی) قرار گرفت.

در مقابل، پل کروگمن^۳ در سال ۱۹۹۱ در نظریه اقتصاد جغرافیایی نوین نشان می‌دهد که همگام با رشد درآمد ملی، ممکن است نابرابری‌های منطقه‌ای به دلیل وجود صرفه‌های ناشی از مقیاس افزایش پیدا کنند. از این رو ارتباط مثبتی بین نابرابری منطقه‌ای و سرعت رشد اقتصادی وجود دارد (Krugman, 1991; Fujita & Krugman, 2004). پیش‌بینی‌های مشابهی در مورد وجود رابطه مثبت بین نابرابری منطقه‌ای و رشد در نظریه‌های گوناگونار میردال^۴، نیکولاس کالدور^۵، ۱۹۷۰ و پیتر نیجکامپ و ژاک پوت^۶ ۱۹۹۸ مشاهده می‌شود. (Myrdal, 1957; Kaldor, 1970; Nijkamp & Poot, 1998).

کروگمن معتقد است فرایند جهانی شدن یا باز بودن تجارت، فشاری را به دولت، ایالت‌ها و مناطق وارد می‌کند که منجر به افزایش نابرابری بین مناطق مختلف یک کشور می‌شود. بر طبق نظریه اقتصاد جغرافیایی نوین و نظریه‌های رشد درون‌زا که توسط پل رومر و رابرت بارو مطرح شد (Barro, 1991; Romer, 1994)، برخی مناطق مانند پایتخت‌ها و مناطق شهری، از جهانی شدن (باز بودن تجارت) سود می‌برند درحالی‌که سایر مناطق (مناطق پیرامونی) از این مزیت بی‌بهره هستند.

افرادی چون دیاگو پوجا^۷، بر پایه مطالعات کروگمن به بررسی اثرات جهانی شدن بر تعادل‌های منطقه‌ای از طریق نیروهای مرکزگرا و مرکزگریز پرداخته‌اند. نیروهای مرکزگرا^۸ شامل عواملی چون دسترسی یا فاصله بین مصرف‌کننده و تولیدکننده است که منجر به تمرکز فعالیت‌ها در نواحی ویژه می‌شود. نیروهای مرکزگریز^۹ عوامل غیرقابل جابه‌جایی چون زمین یا نیروی کار، کیفیت محیطی یا هزینه‌های حمل‌ونقل

بالا را شامل می‌شود که باعث عدم تشویق سرمایه‌گذاری در مناطق مرکزی می‌شوند. بر اساس این نظریه، عواملی چون صرفه‌های ناشی از مقیاس، هزینه‌های حمل‌ونقل و اندازه بازار منجر به توسعه نابرابر در نواحی پیرامونی می‌شوند (Puga, 2002).

به‌طور کلی می‌توان گفت بر اساس نظریه اقتصاد جغرافیای نوین، افزایش جهانی شدن (باز بودن تجارت) ارتباط مستقیمی با نابرابری منطقه‌ای دارد و جهانی شدن به مناطقی که به لحاظ زیرساخت، سرمایه انسانی و نهادهای سیاسی ضعیف هستند فشار وارد می‌کند. درحالی‌که بر اساس نظریه نئوکلاسیک، فرصت‌های جدید رشد و گسترش که از جهانی شدن و ورود به بازار آزاد ایجاد می‌شود باعث بهره‌مندی و کاهش نابرابری در کشورهای کمتر توسعه‌یافته می‌گردد (Charron, 2013).

رویکردهای فضایی در مطالعات نابرابری‌های منطقه‌ای

از دل نظریاتی که در بخش قبلی به آنها اشاره شد، سه دسته رویکرد را می‌توان در حوزه نابرابری منطقه‌ای و روند افزایشی یا کاهش‌ی آن در طول زمان شناسایی کرد. دسته اول، رویکرد تعادل فضایی (همگرایی منطقه‌ای) است که از دل نظریه نئوکلاسیک متولد شد و دسته دوم رویکرد عدم تعادل فضایی (واگرایی منطقه‌ای) است که بر پایه نظریه اقتصاد جغرافیایی نوین شکل گرفت. هر دو دسته این نظریات به پیش‌بینی فرایند نابرابری منطقه‌ای در طول زمان و همگام با رشد اقتصاد منطقه می‌پردازند. در کنار این دو رویکرد، رویکرد سومی نیز قابل شناسایی است که تحت عنوان رویکرد بینابینی مطرح شده است. نظریات تعادل فضایی معتقدند که نابرابری منطقه‌ای در مراحل اولیه رشد اقتصاد ملی افزایش می‌یابد و با گذشت زمان نابرابری کم و سپس محو می‌شود. درحالی‌که نظریات عدم تعادل فضایی معتقدند سرمایه و نیروی کار مناطق عقب‌مانده را ترک می‌کند و جذب مناطق در حال رشد می‌شود؛ بنابراین نابرابری منطقه‌ای با گذشت زمان کاهش نمی‌یابد بلکه روندی افزایشی خواهد داشت (Lipshitz, 1995). رویکرد بینابینی نظریاتی را شامل می‌شود که مثبت یا منفی بودن رابطه نابرابری و رشد ملی را به شرایط و ویژگی‌های مناطق مورد بررسی وابسته می‌داند.

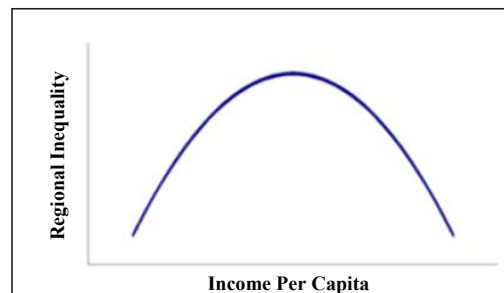
بنابراین مرور ادبیات نظری نشان می‌دهد که مباحث نظری پاسخ روشنی به ارتباط رشد ملی و نابرابری منطقه‌ای ارائه نداده است و در زمینه ارتباط مثبت یا منفی این دو پدیده اجماعی وجود ندارد (Tafenu, 2009, 19-21). در ادامه، مطالعاتی که در حوزه نابرابری منطقه‌ای انجام شده‌اند در قالب سه رویکرد همگرایی، واگرایی و بینابینی ارائه می‌شوند.

رویکرد تعادل فضایی (همگرایی منطقه‌ای)

همان‌طور که اشاره شد نظریه پردازان این حوزه، به نظریه اقتصاد نئوکلاسیک رجوع می‌کنند و معتقدند همگام با رشد اقتصاد ملی نابرابری‌های منطقه‌ای کاهش پیدا می‌کند. جفری ویلیامسون^{۱۰} اولین کسی است که در سال ۱۹۶۵ ارتباط نابرابری فضایی و توسعه اقتصادی را مطرح می‌کند. ویلیامسون بر پایه نظریه اقتصادی سیمون کوزنتس^{۱۱}، رابطه U وارونه^{۱۲} را در مورد نابرابری فضایی و توسعه اقتصادی مطرح می‌کند. کوزنتس نظریه خود را در سال ۱۹۵۵ و با رویکرد نابرابری بین‌فردی مطرح نمود. وی معتقد است همزمان که کشورها از اقتصاد کشاورزی به سمت اقتصاد صنعتی روی می‌آورند، نابرابری در آمدی ابتدا افزایش پیدا می‌کند، سپس ثابت می‌شود و پس از آن کاهش می‌یابد. بنابراین نمودار این رابطه، شکلی شبیه U وارونه است. علت این امر آن است که در مراحل ابتدایی توسعه تعداد کمی از مردم

از سرمایه در حال افزایش بهره می‌برند، بنابراین نابرابری در آمدی افزایش پیدا می‌کند. در مراحل بعدی توسعه شاغلان بیشتری از بخش کشاورزی وارد بخش صنعت می‌شوند و بنابراین نابرابری در آمدی کاهش می‌یابد (Kuznets, 1955).

بر این اساس ویلیامسون با مطالعه وضعیت توسعه ۴۶ ایالت آمریکا در فاصله سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ نتیجه می‌گیرد که نابرابری منطقه‌ای نیز روندی مشابه U وارونه را طی می‌کند. او معتقد است چهار عامل منابع طبیعی، مهاجرت، حرکات سرمایه و سیاست‌های دولت تعیین‌کننده نابرابری‌های منطقه‌ای هستند. به عقیده وی در فرایند صنعتی شدن، رفاه اقتصادی به صورت برابر بین مناطق توزیع نمی‌شود؛ بنابراین نابرابری‌های منطقه‌ای در ابتدای این فرایند افزایش پیدا می‌کند، سپس در مراحل بعدی توسعه فرصت‌های اشتغال بیشتری در مناطق در حال رشد ایجاد می‌گردد و شاغلان بیشتری جذب بخش صنعت می‌شوند. بنابراین یک روند همگرایی طبیعی آغاز می‌شود که از طریق سیاست‌های دولت مورد حمایت قرار می‌گیرد. بنابراین نابرابری منطقه‌ای کاهش می‌یابد و رابطه U وارونه شکل می‌گیرد. در واقع در مراحل اولیه توسعه، مناطقی که از منابع طبیعی بیشتری برخوردارند سریع‌تر توسعه می‌یابند، اما در مراحل بعدی، منابع جدید در مناطق کمتر توسعه یافته کشف و بنابراین فرایند معکوس می‌شود (Williamson, 1965).



شکل ۱. الگوی U وارونه ویلیامسون

منبع: Williamson, 1965

محققان بسیاری نظریه ویلیامسون را در کشورهای مختلف مورد بررسی قرار داده و آن را تأیید کرده‌اند. در ادامه به بررسی مطالعات تعدادی از این محققان می‌پردازیم که نابرابری‌های منطقه‌ای را در ایالات متحده، کانادا، کشورهای آسیایی و اروپایی مورد مطالعه قرار داده‌اند.

خاویر سالایی مارتین^{۱۳} و بارو بر اساس تحلیل داده‌های ایالت‌های آمریکا از سال ۱۸۴۱ تا ۱۹۶۳ و تحلیل تطبیقی بین ۹۸ کشور بین سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۸۵ نظریه همگرایی (تعادل فضایی) را مطرح کرده و معتقدند نابرابری‌های منطقه‌ای در طول زمان کاهش می‌یابد (Barro, 1991; Barro & Sala-i-Martin, 1992).

در کانادا در فاصله سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۸۰ مطالعاتی انجام شد که می‌توان آنها را در حوزه مطالعات تعادل فضایی قرار داد. مطالعه‌ای که انجمن اقتصادی کانادا^{۱۴} در فاصله سال‌های ۱۹۲۶-۱۹۶۴ انجام داد، نشان می‌دهد نابرابری منطقه‌ای در سرانه درآمدی در فاصله این سال‌ها کاهش یافته است (Economic Council of Canada, 1977). تایت دیویس^{۱۵} کاهش نابرابری‌های منطقه‌ای در کانادا را نتیجه تغییر در تولید ناخالص داخلی (GDP) استان‌ها می‌داند که بازتاب تغییر در ساختار اقتصادی است (Davis, 1980). برخی دیگر چون ترموت^{۱۶} معتقدند مهاجرت عامل کاهش نابرابری در کانادا است و همزمان با افزایش جریان مهاجرت بین دو استان، شکاف درآمدی بین آن استان‌ها کاهش پیدا می‌کند (Termote, 1979).

مطالعات سالوادور باریوس^{۱۷} و اریک استرابل^{۱۸}، مطالعات رابرتو ازکارا^{۱۹} و رپان و مطالعات جرج پتراکوس^{۲۰} و دیگران روی کشورهای اروپایی از جمله مطالعاتی است که در سال‌های اخیر در حوزه تعادل فضایی (همگرایی منطقه‌ای) انجام شده و نظریه ویلیامسون را مورد تأیید قرار می‌دهد. باریوس و استرابل ارتباط بین توسعه اقتصادی و نابرابری منطقه‌ای را در ۱۲ کشور عضو اتحادیه اروپا در فاصله سال‌های ۱۹۷۵ تا ۲۰۰۰ مورد بررسی قرار داده‌اند. اگرچه آنها تنها کشورهای با سطح توسعه بالا را مورد مطالعه قرار داده‌اند، اما مطالعات آنها نشان‌دهنده وجود رابطه U وارونه و الگوی زنگی شکل بین دو پارامتر توسعه اقتصادی و نابرابری منطقه‌ای است. این شواهد نشان می‌دهد نابرابری‌های منطقه‌ای در فرایند توسعه اقتصادی ابتدا افزایش پیدا می‌کند و سپس در سطح مشخصی از توسعه اقتصادی تمایل به کاهش دارد. باریوس و استرابل معتقدند هرچند این مطالعه روی اتحادیه اروپا است، اما می‌تواند تقویت‌کننده الگوی U وارونه در سایر مناطق باشد (Barrios & Strobl, 2005).

ازکارا و رپان در ادامه فرایند U وارونه ویلیامسون، ارتباط بین نابرابری منطقه‌ای و سطح توسعه اقتصادی را در ۱۴ کشور اروپای غربی در دوره ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۲ مورد بررسی قرار داده‌اند. نتایج مطالعه آنها نشان می‌دهد که افزایش نابرابری‌های منطقه‌ای پس از تکمیل الگوی U وارونه کاملاً موقتی است و در فرایند توسعه اقتصادی مناطق، شاهد کاهش نابرابری فضایی و سپس تثبیت آنها هستیم. تحلیل‌ها روی کشورهای توسعه‌یافته اروپای غربی نشان‌دهنده فقدان روندی مشابه در سطح و تحولات نابرابری‌های منطقه‌ای در کشورهای مختلف و فقدان رابطه زنگی شکل بین نابرابری و توسعه ملی در کشورهای اروپای غربی است (Ezcurra & Rapún, 2006).

پتراکوس و دیگران (۲۰۰۵) نیز معتقدند کشورهای نسبتاً توسعه‌یافته ارتباط منفی بین نابرابری منطقه‌ای و سطح درآمد نشان می‌دهند (Petrakos, Rodriguez-Pose & Rovolis, 2005). کویچی^{۲۱} نیز بر اساس مطالعه کشورهای آسیایی چین و کره نظریه ویلیامسون را مورد تأیید قرار می‌دهد. مرا معتقد است توسعه اقتصادی شکاف درآمدی بین مناطق را کاهش می‌دهد و عدم تعادل منطقه‌ای یک مسئله موقتی است که می‌تواند از طریق افزایش نرخ رشد اقتصادی کاهش پیدا کند (Mera, 1979, 1129). باید اشاره کرد که با طرح نظریه اقتصاد جغرافیایی نوین در سال ۱۹۹۱ توسط کروگمن، انتقادات گسترده‌ای به نظریات تعادل فضایی یا همگرایی منطقه‌ای وارد شد، اما هنوز هم بخشی از مطالعات اخیر در حوزه نابرابری منطقه‌ای به رویکرد تعادل فضایی اعتقاد دارند.

رویکرد عدم تعادل فضایی (واگرایی منطقه‌ای)

مطالعاتی که در این دسته جای می‌گیرند و معتقد به افزایش نابرابری‌های منطقه‌ای هستند، اغلب به نظریه اقتصاد جغرافیایی نوین کروگمن (۱۹۹۱) رجوع می‌کنند. با وجود این پیش از طرح این نظریه نیز مطالعاتی انجام شده که می‌توان آنها را به این رویکرد منتسب دانست. اغلب این مطالعات مدل U وارونه ویلیامسون را تأیید می‌کنند، اما عقیده دارند پس از تکمیل شدن این الگو، نابرابری‌های منطقه‌ای مجدداً افزایش خواهد یافت.

از این رو مطالعات انجام شده در این حوزه را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود. دسته اول، مطالعاتی که یا قبل از طرح الگوی U وارونه ویلیامسون مطرح شده‌اند و یا کمتر تحت تأثیر این الگو قرار گرفته‌اند؛ دسته دوم مطالعاتی که در ادامه الگوی U وارونه ویلیامسون مطرح شده و معتقدند پس از تکمیل این الگو، نابرابری‌های منطقه‌ای مجدداً افزایش می‌یابد. دسته سوم مطالعات انجام شده تحت تأثیر نظریه اقتصاد جغرافیایی نوین توسط کروگمن است.

– دسته اول: پیش از طرح الگوی U وارونه و یا بدون تأثیر پذیرفتن از آن

از تحقیقات انجام شده در این دوره می‌توان به مطالعات گونار میردال (۱۹۵۷)، آلبرت هیرشمن^{۲۲} (۱۹۵۸)، جان فریدمن^{۲۳} (۱۹۷۳) و هری ریچاردسون^{۲۴} (۱۹۷۳) اشاره کرد که بر نقش سرمایه، نیروی کار و فناوری در توضیح افزایش نابرابری‌های منطقه‌ای تأکید می‌کنند. طرفداران این رویکرد معتقدند که تنها دخالت دولت می‌تواند شکاف بین مناطق را کاهش دهد. در ادامه به بررسی مطالعات این محققان می‌پردازیم. از دیدگاه اقتصاد فضایی میردال سرمایه و نیروی کار، مناطق عقب‌مانده را ترک و به مناطق در حال رشد حرکت می‌کند (Myrdal, 1957). هیرشمن در سال ۱۹۵۸ نظریه میردال را بسط داده و معتقد است حرکت جریان سرمایه و نیروی کار از مناطق پیرامونی به مناطق مرکزی، همان فرایند قطبی شدن است. هیرشمن بر حمایت‌های دولت برای کاهش نابرابری بین مناطق تأکید می‌کند (Hirschman, 1958). فریدمن در سال ۱۹۷۳ بر نقش فناوری در توسعه منطقه‌ای تأکید می‌کند. وی چهار عامل مهاجرت جمعیت، جریان سرمایه، پراکندگی فضایی فناوری و سازمان‌دهی فضایی قدرت سیاسی را معرفی کرده و معتقد است تأثیرات همزمان این عوامل، موجب افزایش نابرابری بین مرکز و پیرامون می‌گردد (Friedman, 1973). ریچاردسون نیز چون فریدمن برای توضیح افزایش نابرابری بین مناطق بر نقش فناوری و توزیع فضایی در جذب آن تأکید می‌کند (Richardson, 1973). در کانادا نیز در دهه ۱۹۸۰ میلادی، تحقیقاتی انجام شد که نتایج نظریات تعادل فضایی و روند کاهشی نابرابری‌های منطقه‌ای را مورد تردید قرار می‌دهد (Wrage, 1981). این مطالعات معتقدند کاهش جریان مهاجرت در دهه ۱۹۷۰ از مرکز به مناطق پیرامونی نمی‌تواند نشان‌دهنده کاهش نابرابری بین مناطق باشد، چرا که این تغییر در نتیجه توسعه صنایع نفت و گاز در مناطق پیرامونی بوده است (Webster, 1985). به عقیده آنها حتی در دهه ۱۹۷۰ نیز صرفه‌های ناشی از مقیاس موجب مزیت مراکز بوده است. در این دیدگاه اندازه مطلق جمعیت و کیفیت زندگی در مراکز، نقش مهمی در رشد اقتصادی آنها دارد. اگرچه مناطق پیرامونی کانادا از منابع طبیعی برخوردارند، اما در عصر مدرن با وجود جاذبه‌های «صنایع با تکنولوژی بالا»^{۲۵} که در مراکز تجمع یافته‌اند اهمیت کمتری دارند (Lipshitz, 1995).

– دسته دوم: ادامه الگوی U وارونه ویلیامسون

مطالعاتی که در این دسته جای می‌گیرند به‌عنوان پیش فرض، الگوی U وارونه ویلیامسون را پذیرفته و معتقدند نابرابری‌های منطقه‌ای پس از تکمیل این الگو مجدداً افزایش پیدا می‌کند. از جمله این محققان می‌توان به اورلی ایموس^{۲۶} (۱۹۸۸)، سیندی فان^{۲۷} و امیلیو کی‌سیتی^{۲۸} (۱۹۹۴)، ماریتلا تراسی^{۲۹} (۱۹۹۹) و کریستین لِسمن^{۳۰} (۲۰۱۱) اشاره کرد که در ادامه به بررسی نظریات آنها می‌پردازیم. هر یک از این نظریه پردازان دلایل متفاوتی را برای توجیه افزایش نابرابری‌های منطقه‌ای مطرح می‌کنند.

ایموس در سال ۱۹۸۸ در ادامه نظریه U وارونه ویلیامسون، به بررسی نابرابری درآمدی مناطق آمریکا در مراحل توسعه اقتصادی پرداخت. هدف ایموس تکمیل الگوی U وارونه بود و قصد داشت به الگوی نابرابری مناطق در سطوح نسبتاً بالای توسعه دست پیدا کند. سؤالی که او مطرح می‌کند این است که پس از تکمیل شدن الگوی U وارونه، وضعیت نابرابری بین مناطق چگونه خواهد بود؟ نابرابری افزایش می‌یابد؟ ثابت می‌شود و یا کاهش پیدا می‌کند (Amos, 1988)؟

- اگر نابرابری بین مناطق کاهش پیدا کند نشان می‌دهد الگوی U وارونه هنوز تکمیل نشده است.
- اگر نابرابری بین مناطق ثابت شود، نشان می‌دهد نرخ رشد مناطق برابر شده و سطح نسبی سرانه

درآمد بدون تغییر باقی مانده است.

- اگر نابرابری بین مناطق افزایش یابد، نشان‌دهنده وجوه کشف نشده توسعه مناطق است. این وجوه ممکن است شامل تغییرات اساسی در فعالیت‌های اقتصادی باشد.

مطالعات و بررسی‌های ایموس نشان می‌دهد که نابرابری مناطق پس از کامل شدن الگوی U وارونه افزایش پیدا می‌کند و نابرابری منطقه‌ای از الگوی افزایش-کاهش-افزایش پیروی می‌کند. علت این امر می‌تواند تغییر اساسی در فعالیت‌های اقتصادی و ورود بخش خدمات به این فعالیت‌ها و یا افزایش حومه‌نشینی باشد (Amos, 1988).

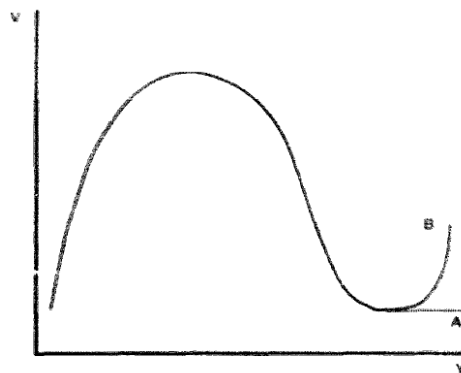


Fig. 1

شکل ۲. رابطه نابرابری و سطح توسعه اقتصادی در مطالعات ایموس

منبع: Amos, 1988

فان و کی‌سیتی برای یافتن ادامه روند الگوی U وارونه، وضعیت توسعه مناطق آمریکا را بر اساس شاخص‌های سرمایه و اشتغال بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۹ مورد بررسی قرار داده‌اند. مشاهدات آنها نشان می‌دهد که بعد از آخرین مرحله از مدل U وارونه، تغییر در نابرابری درآمدی و نابرابری منطقه‌ای ادامه پیدا می‌کند. مطالعات آنها سه مرحله را در روند نابرابری بین مناطق شناسایی می‌کند (Fan & Casetti, 1994):

- مرحله اول: قطبی شدن^{۳۱}
 - مرحله دوم: برگشت تمرکز^{۳۲}
 - مرحله سوم: افزایش نابرابری (با ورود بخش خدمات به عنوان یکی از بخش‌های اقتصاد)
- تراسی در سال ۱۹۹۹ به بررسی رابطه نابرابری و توسعه در مناطق ایتالیا می‌پردازد و الگوی U وارونه ویلیامسون را بین سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۹۳ در این مناطق مورد بررسی قرار می‌دهد. مطالعات تراسی الگوی U وارونه را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که پس از تکمیل این الگو، با ورود فناوری‌های جدید و خدمات تولیدی به عنوان بخش‌های پیشروی اقتصادی عصر جدیدی از واگرایی و افزایش نابرابری آغاز می‌شود (Terrasi, 1999).

کریستین لِسمن در سال ۲۰۱۱ برای پاسخ دادن به این سؤال که بعد از کامل شدن الگوی U وارونه ویلیامسون چه اتفاقی می‌افتد، به بررسی رابطه نابرابری و سطح توسعه در ۵۵ کشور در فاصله سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۹ پرداخت. بررسی‌های او نشان می‌دهد که نابرابری‌های منطقه‌ای پس از طی کردن الگوی U وارونه، در مراحل بالای سطح توسعه اقتصادی مجدداً افزایش پیدا می‌کنند. به‌طور کلی می‌توان گفت زمانی که کشورها از اقتصاد کشاورزی به اقتصاد صنعتی روی می‌آورند نابرابری فضایی افزایش پیدا می‌کند؛ پس از رسیدن به سطح مشخصی از توسعه ارتباط معکوس می‌شود و نابرابری کاهش می‌یابد و

مجدداً در سطوح بالای توسعه اقتصادی نابرابری شروع به افزایش می‌کند. این امر ممکن است به دلیل ورود بخش سوم (خدمات) به اقتصاد باشد (Lessmann, 2011).

به عقیده لسمن در سطوح بالای توسعه اقتصادی می‌توان انتظار داشت مجدداً فرایند U وارونه اتفاق بیفتد. به این دلیل که ابتدا تعداد کمی از مناطق فناوری‌های جدید را می‌پذیرند و بنابراین نابرابری افزایش پیدا می‌کند، اما با گذشت زمان و ورود فناوری به سایر مناطق نابرابری‌های منطقه‌ای کاهش خواهد یافت (Lessmann, 2011).

- دسته سوم: متأثر از نظریه اقتصاد جغرافیایی نوین کروگمن

همان‌طور که اشاره شد، نظریه اقتصاد جغرافیایی نوین نشان می‌دهد که همگام با رشد درآمد ملی، نابرابری‌های منطقه‌ای به دلیل وجود صرفه‌های ناشی از مقیاس افزایش پیدا می‌کند. از این رو ارتباط مثبتی بین نابرابری منطقه‌ای و سرعت رشد اقتصادی وجود دارد (Mora, 2008). غالب مطالعات اخیر که در حوزه نابرابری انجام شده متأثر از این نظریه هستند. از جمله این مطالعات می‌توان به مطالعات پال رومر^{۳۳} (۱۹۹۴)، آنتونی وینبلز^{۳۴} (۲۰۰۳)، دنیل سیکولر^{۳۵} (۲۰۰۲)، سیلوی دمرگر^{۳۶} (۲۰۰۲)، تیموتی بزی و رابین برجس^{۳۷} (۲۰۰۴) آمارندر ردی و بنتیلان^{۳۸} (۲۰۱۲)، عارف زمان^{۳۹} و تاکاهيرو آتیکا^{۴۰} (۲۰۱۲)، پاناجیوتیس آرتلاریس^{۴۱} و پتراکوس (۲۰۰۹ و ۲۰۱۴) اشاره کرد.

در بسیاری از کشورها تعدادی از مناطق در زمینه فعالیت‌های تولیدی، ایجاد شغل و جمعیت نسبت به سایر مناطق پیشرو هستند. این پدیده در کشورهای در حال توسعه بزرگی چون چین، مکزیک، برزیل و هند به وضوح قابل مشاهده است (Venables, 2003). سیکولر با بررسی نابرابری منطقه‌ای در مکزیک، دمرگر با مطالعه چین، بزی و برجس و ردی و بنتیلان با مطالعه هند، و زمن و آتیکا با مطالعه بنگلادش به این نتیجه رسیده‌اند که نابرابری‌های منطقه‌ای در این کشورها رو به افزایش است و برای کاهش نابرابری، نیازمند مداخلات دولت هستیم (Cikurel, 2002; Demurger, et al., n. d.; Besley & Burgess, 2004; Reddy & Bantilan, 2012; Zaman & Akita, 2012).

در مکزیک، تولید در مناطق مرزی (مناطق هم‌مرز با ایالات متحده) متمرکز شده و از اواسط دهه ۱۹۸۰ تفاوت سرانه درآمدی مناطق به‌طور چشمگیری افزایش داشته است (Cikurel, 2002). در چین افزایش نابرابری در سرانه درآمد مناطق از میانه دهه ۱۹۸۰ آغاز شده است. در این کشور، مناطق و استان‌های ساحلی رشد سریع‌تری را تجربه کرده‌اند (Demurger, et al.; Wu, 2002). در هند نیز ایالت‌های جنوبی در زمینه تولید و خدمات تجاری پیشرو هستند (Besley & Burgess, 2004). با وجود افزایش قابل توجه رشد اقتصادی در بنگلادش در دو دهه اخیر، نابرابری منطقه‌ای (نابرابری بین نواحی شهری و روستایی) در این کشور رو به افزایش است (Zaman & Akita, 2012; Shorrocks & Wan, 2005; Eastwood & Lipton, 2000).

رومر معتقد است تا زمانی که صرفه‌جویی‌های ناشی از مقیاس وجود دارد، نابرابری بین منطقه‌ای باقی خواهد ماند (Romer, 1994). به عقیده وینبلز نیز صرفه‌های ناشی از مقیاس از علل مهم وجود نابرابری بین مناطق است و فعالیت‌های جدید در مناطقی متمرکز می‌شوند که توسعه یافته‌ترند. این تغییرات در ساختار فضایی نشان‌دهنده تجمع توسعه اقتصادی است (Venables, 2003).

پتراکوس در سال ۲۰۰۹ با مطالعه نابرابری‌های منطقه‌ای در اتحادیه اروپا این سؤال را مطرح می‌کند که چرا به‌رغم وجود سیاست‌های توسعه منطقه‌ای در سطح ملی و در سطح اتحادیه اروپا همچنان میزان نابرابری در این مناطق بالاست؟ و چه عواملی موجب رشد نامتعادل در مقیاس‌های فضایی مختلف می‌شود؟ وی به این نتیجه می‌رسد که مناطقی که از صرفه‌های ناشی از مقیاس (داخلی و خارجی)، موقعیت جغرافیایی مطلوب، منابع طبیعی و کیفیت بالای منابع انسانی برخوردارند دارای توان بالاتری برای رقابت

در محیط اقتصادی هستند. همین امر سبب می‌شود تا نواحی کلان‌شهری در مقایسه با سایر مناطق رشد بیشتری داشته باشند و در نتیجه نابرابری بین این مناطق و سایر مناطق پیرامونی افزایش یابد. به عقیده وی ۱۲ عامل بر افزایش نابرابری‌های منطقه‌ای تأثیرگذار است: صرفه‌های ناشی از تجمع، صرفه‌های ناشی از مقیاس، ویژگی جغرافیایی مطلوب، یکپارچگی، سرمایه انسانی، اندازه بازار، تنوع فعالیت‌ها، ساختار اقتصادی، ساختار سیاسی، سیاست‌های بخشی، سطح توسعه مناطق و حد آستانه فعالیت‌های اقتصادی (Petraikos, 2009).

آرتلاریس و پتراکوس با مطالعه ارتباط نابرابری فضایی و سطح درآمد منطقه‌ای در ۲۷ منطقه اتحادیه اروپا^{۴۲} و در فاصله سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۸ به این نتیجه رسیدند که این رابطه از الگوی U شکل پیروی می‌کند. به این معنا که هر قدر سطح درآمد منطقه بالاتر باشد، مناطق بیشتر توسعه یافته ممکن است سطح بالاتری از نابرابری منطقه‌ای را داشته باشند. این نتایج موجب نگرانی در مورد اثر سطح درآمد بر نابرابری شده است و این باور را که سطح درآمدی بالاتر برای کاهش نابرابری منطقه‌ای ضروری است، به چالش می‌کشد (Artelaris & Petraikos, 2014).

رویکرد بینابینی

در کنار رویکردهایی که به همگرایی و واگرایی منطقه‌ای اعتقاد دارند، برخی مطالعات رویکرد بینابینی را اتخاذ کرده و بر این عقیده‌اند که این ارتباط به سطح توسعه منطقه و سطوح فضایی مورد بررسی بستگی دارد. به این معنا که در برخی مناطق ممکن است روند نابرابری‌های منطقه‌ای کاهش و در مناطق دیگر افزایشی باشد. ممکن است در یک کشور نابرابری منطقه‌ای در سطح استان‌ها و ایالت‌ها روند کاهش را نشان دهد، در حالی که در سطح زیرمناطق روند نابرابری افزایشی باشد. می‌توان گفت این گروه از محققان به هر دو نظریه اقتصادی نئوکلاسیک و اقتصاد جغرافیایی کروگمن معتقدند و وضعیت نابرابری مناطق را در بستر شرایط و ویژگی‌های خاص کشورها و مناطق مورد مطالعه تحلیل می‌کنند. مطالعات این محققان اغلب بر روی ایالت‌های آمریکا، کشورهای عضو اتحادیه اروپا و چین متمرکز شده است.

از جمله این محققان می‌توان به اِگلی تفنا^{۴۳} و تیو پاس^{۴۴} (۲۰۰۹)، فان، راوی کانبور^{۴۵} و ژیاگو ژانگ^{۴۶} (۲۰۱۰)، نیکولاس شارون^{۴۷} (۲۰۱۳)، مارک جانیکاز^{۴۸} و سرجیو ری^{۴۹} (۲۰۰۵)، آرتلاریس و پتراکوس (۲۰۱۴) اشاره کرد که در ادامه به نتایج مطالعات آنها پرداخته می‌شود.

تفنا و پاس با بررسی ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا در طی سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۶ به نتایج جالبی دست یافتند. آنها با مقایسه کشورهای اروپای غربی و اروپای شرقی به این نتیجه رسیدند که در دوره رشد اقتصادی نابرابری‌های منطقه‌ای در اروپای غربی کاهش ولی در اروپای شرقی افزایش می‌یابد (Tafenu, Paas & Schlitte, 2008). پاس و شلیتل در مطالعه مشابه دیگری به همین نتیجه رسیدند (Paas & Schlitte, 2008). به عقیده محققان، کشورهای اروپای غربی از شبکه حمل‌ونقل گسترده‌تر و بازارهای بزرگ‌تری برخوردار است و سطح توسعه همگنی بین این کشورها وجود دارد؛ همین امر پراکندگی فضایی فعالیت‌های اقتصادی را تقویت می‌کند. اما در کشورهای اروپای شرقی فعالیت اقتصادی در مناطق شهری مرکزی (پایتخت) و مناطق هم‌مرز با کشورهای اروپای غربی متمرکز شده است. بنابراین در دوران رشد اقتصادی، نابرابری بین مناطق افزایش می‌یابد و در دوران رکود، توزیع فضایی فعالیت‌های اقتصادی از تعادل بیشتری برخوردار است. زیرا در این دوران، مناطقی که فعالیت‌های اقتصادی در آنها متمرکز شده نسبت به تغییرات بازارهای خارجی واکنش بیشتری نشان می‌دهند در حالی که در سایر مناطق کشور اثر این نوسانات، تغییرات کمتری را ایجاد می‌کند (Tafenu & Paas, 2009, 19-21).

فان، کانبور و ژانگ با مطالعه وضعیت نابرابری منطقه‌ای در چین به این نتیجه رسیدند که وضعیت نابرابری در این کشور به شدت تحت تأثیر سیاست‌های دولت قرار دارد. آنها با بررسی سه متغیر سهم صنایع سنگین در ارزش ناخالص کل تولید (که نشان‌دهنده گرایش به فعالیت‌های کشاورزی است)، نسبت حجم تجارت به کل تولید ناخالص داخلی (که نشان‌دهنده درجه باز بودن است) و نسبت نرخ هزینه دولت‌های محلی به کل هزینه‌های دولت (که نشان‌دهنده عدم تمرکز مالی است) چنین استدلال کردند که هر زمان سیاست دولت به سمت تشویق کشاورزی و به‌طور کلی بخش روستایی بوده نابرابری کاهش و هر زمان که به این بخش کم توجهی شده نابرابری منطقه‌ای افزایش داشته است (Fan, Kanbur, & Zhang, 2010).

شارون با مطالعه ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا در فاصله سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۸ به این نتیجه رسیده است که افزایش جهانی شدن در برخی کشورها منجر به تشدید واگرایی‌های منطقه‌ای شده و در برخی دیگر همگرایی منطقه‌ای را به دنبال داشته است. نتایج مطالعه او نشان می‌دهد در کشورهایی چون رومانی و بلغارستان با تشدید نابرابری منطقه‌ای مواجه بوده‌ایم درحالی‌که کشورهایی چون فنلاند و سوئد شاهد تغییرات قابل توجهی نبوده‌اند. شارون معتقد است میزان نابرابری که تحت تأثیر جهانی شدن در یک کشور ایجاد می‌شود به ظرفیت دولت بستگی دارد. ظرفیت دولت از طریق سطح فساد، حاکمیت قانون و اثربخشی بوروکراسی (خدمات عمومی) سنجیده می‌شود. به عقیده او، ظرفیت پایین دولت منجر به تجمع فعالیت‌های اقتصادی در اطراف مناطق مهم سیاسی (شهر یا پایتخت) می‌گردد و همین امر عقب‌ماندگی مناطق پیرامونی را به دنبال دارد (Charron, 2013).

مطالعه‌ای که جانیکاز و ری (۲۰۰۵) در فاصله سال‌های ۱۹۶۹ تا ۲۰۰۰ روی ایالت‌های آمریکا انجام داده‌اند نشان می‌دهد تغییر نابرابری در کل آمریکا نشان‌دهنده آنچه در اقتصاد ایالت‌ها اتفاق می‌افتد نیست. از سال ۱۹۶۹ تا ۲۰۰۰ نابرابری درون ایالت‌ها افزایش داشته است و ارتباط مثبتی بین نابرابری و سطح درآمد نسبی وجود دارد. ایالت‌هایی که در مجاورت یکدیگر واقع شده‌اند تغییرات درونی مشابهی را در زمینه نابرابری و سطح درآمد تجربه کرده‌اند و نوعی یکپارچگی فضایی بین آنها وجود دارد. به عقیده آنها در ایالت‌هایی با سطوح درآمدی بالا رابطه مثبتی بین نابرابری و سطح درآمد وجود دارد (Janikas & Rey, 2005). جانیکاز و ری در سال ۲۰۰۸ تحلیل‌های فضایی در زمینه نابرابری منطقه‌ای را به دو دسته نابرابری بین منطقه‌ای^۵ و درون منطقه‌ای^{۵۱} تقسیم کردند و معتقدند مطالعات نابرابری باید به هر دو سطح توجه داشته باشند چرا که ممکن است نتایج کاملاً متفاوتی را ارائه نمایند (Janikas & Rey, 2008). آرتلاریس و پتراکوس (۲۰۱۴) معتقدند افزایش سطح درآمد منطقه (مناطق اتحادیه اروپا)، لزوماً منجر به کاهش نابرابری فضایی بین مناطق کوچک‌تر (زیرمناطق) نمی‌شود؛ بلکه در سطوح درآمدی بالاتر ممکن است موجب افزایش نابرابری نیز شود. به عبارت دیگر کاهش نابرابری فضایی بین زیرمناطق نمی‌تواند براین قطعی رشد اقتصادی باشد (Artelaris & Petrakos, 2014).

یافته‌های پژوهش

گونه‌شناسی رویکردهای نظری و تجربی نابرابری‌های منطقه‌ای

در تحقیق حاضر، به منظور گونه‌شناسی مطالعات نظری و تجربی نابرابری‌های منطقه‌ای، به نظریات اقتصادی رجوع گردید که پایه نظریات نابرابری منطقه‌ای را تشکیل می‌دهند. نظریه رشد اقتصادی نئوکلاسیک معتقد به کاهش نابرابری‌های منطقه‌ای در طی زمان است درحالی‌که نظریه اقتصاد جغرافیایی نوین کروگمن معتقد به افزایش نابرابری است. بنابراین با توجه به این دو نظریه اقتصادی، مطالعات

نابرابری‌های منطقه‌ای در سه دسته جای گرفتند: رویکرد تعادل فضایی که به نظریه رشد اقتصاد نئوکلاسیک رجوع می‌کند؛ رویکرد عدم تعادل فضایی که به نظریه اقتصاد جغرافیایی کروگمن رجوع می‌کند و دسته سوم رویکرد بینابینی که روند افزایشی یا کاهش نابرابری را متأثر از شرایط و سطح توسعه منطقه می‌داند. مدل مفهومی تحقیق حاضر در نمودار زیر منعکس شده است.



شکل ۳. مدل مفهومی گونه‌شناسی مطالعات نابرابری‌های منطقه‌ای

نظریه‌پردازانی که به رویکرد تعادل فضایی معتقدند، به نظریه اقتصادی نئوکلاسیک رجوع می‌کنند. مطالعات این افراد نشان می‌دهد که همگام با رشد اقتصاد ملی، نابرابری‌های منطقه‌ای کاهش پیدا می‌کند. بنابراین عدم تعادل منطقه‌ای یک مسئله موقتی است.

نظریه‌پردازانی که به رویکرد عدم تعادل فضایی معتقدند به نظریه اقتصاد جغرافیایی نوین کروگمن رجوع می‌کنند. این نظریه‌پردازان خود به سه دسته تقسیم می‌شوند. افرادی چون میردال، هیرشمن، فریدمن و ریچاردسون که قبل از ارائه نظریه کروگمن مطالعات خود را ارائه نمودند و معتقدند سرمایه و نیروی کار، مناطق عقب‌مانده را ترک و به مناطق در حال رشد حرکت می‌کند. بنابراین نابرابری‌های منطقه‌ای افزایش پیدا می‌کند و تنها دخالت دولت می‌تواند شکاف بین مناطق را کاهش دهد. افرادی چون ایموس، فان و کی‌سیتی، تراسی و لسمن اعتقاد دارند بعد از تکمیل الگوی U وارونه‌ای که توسط ویلیامسون مطرح شد، نابرابری مناطق افزایش می‌یابد و روند نابرابری از الگوی افزایش-کاهش-افزایش پیروی می‌کند. علت این امر می‌تواند تغییر اساسی در فعالیت‌های اقتصادی و ورود بخش خدمات، افزایش حومه‌نشینی و یا ورود فناوری‌های جدید باشد. دسته سوم شامل افرادی چون رومر، وینبلز، سیکولر و ... است که معتقدند همگام با رشد درآمد ملی، نابرابری‌های منطقه‌ای به دلیل وجود صرفه‌های ناشی از مقیاس افزایش پیدا می‌کند و بین نابرابری منطقه‌ای و سرعت رشد اقتصادی ارتباط مثبتی وجود دارد.

اما مطالعاتی که در دهه‌های اخیر در زمینه روند نابرابری‌های منطقه‌ای صورت گرفته است رویکردی را ارائه می‌کند که تحت عنوان رویکرد بینابینی ارائه شده است. نظریه‌پردازان این رویکرد معتقدند که رابطه رشد اقتصاد ملی و نابرابری منطقه‌ای در طول زمان بستگی به سطح توسعه مناطق و یا مقیاس مطالعه دارد. به این ترتیب که در برخی مناطق رابطه رشد و نابرابری رابطه‌ای مثبت و در برخی مناطق این رابطه منفی است. از سوی دیگر افرادی چون جانیکاز و ری و آرتلاریس و پتراکوس اعتقاد دارند باید نابرابری منطقه‌ای را

به دو دسته نابرابری بین مناطق و نابرابری درون مناطق تقسیم کرد. ممکن است نابرابری در سطح ایالت‌ها و استان‌های یک کشور روندی کاهشی را نشان دهد، درحالی‌که در زیرمناطق این نابرابری افزایشی باشد. گونه‌شناسی رویکردهای نظری و تجربی نابرابری‌های منطقه‌ای در جدول ۱ منعکس شده است.

جدول ۱. گونه‌شناسی رویکردهای نظری و تجربی نابرابری‌های منطقه‌ای

نظریه اقتصادی پایه	رویکرد فضایی	نظریه پردازان	نحوه تحلیل نابرابری
رشد اقتصاد نئوکلاسیک	رویکرد تعادل فضایی	ویلیامسون (۱۹۶۵)؛ میرا (۱۹۷۹)؛ سالایی‌مارتین و بارو (۱۹۹۲)؛ انجمن اقتصادی کانادا (۱۹۷۷)؛ دیویس (۱۹۸۰)؛ ترموت (۱۹۷۹)؛ باریوس و استرابل (۲۰۰۵)؛ اژکارا و ریآن (۲۰۰۶)؛ پتراکوس و دیگران (۲۰۰۵)	همگام با رشد اقتصاد ملی نابرابری‌های منطقه‌ای کاهش پیدا می‌کند. بنابراین عدم تعادل منطقه‌ای یک مسئله موقتی است که می‌تواند از طریق افزایش نرخ رشد اقتصادی کاهش پیدا کند.
اقتصاد جغرافیایی نوین	رویکرد عدم تعادل فضایی	میردال (۱۹۵۷)؛ هیرشمن (۱۹۵۸)؛ فریدمن (۱۹۷۳)؛ ریچارلسون (۱۹۷۳)	در این دیدگاه سرمایه و نیروی کار، مناطق عقب‌مانده را ترک و به مناطق در حال رشد حرکت می‌کند. بنابراین نابرابری‌های منطقه‌ای افزایش پیدا می‌کند و تنها دخالت دولت می‌تواند شکاف بین مناطق را کاهش دهد.
		ایموس (۱۹۸۸)؛ فان وکی‌سیتی (۱۹۹۴)؛ تراسی (۱۹۹۹)؛ کریستین لِسمن (۲۰۱۱)	نابرابری مناطق پس از کامل شدن الگوی LA وارونه افزایش می‌یابد و از الگوی افزایش-کاهش-افزایش پیروی می‌کند. علت این امر می‌تواند تغییر اساسی در فعالیت‌های اقتصادی و ورود بخش خدمات، افزایش حومه‌نشینی و یا ورود فناوری‌های جدید باشد.
رشدنئوکلاسیک / اقتصاد جغرافیایی نوین	رویکرد بینابینی	رومر (۱۹۹۴)؛ وینیلز (۲۰۰۳)؛ سیکولر (۲۰۰۲)؛ دیمرگر (۲۰۰۲)؛ پزلی و برچس (۲۰۰۴)؛ ردی و بنتیلان (۲۰۱۲)؛ زمن و آتیکا (۲۰۱۲)؛ آرتلاریس و پتراکوس (۲۰۱۴ و ۲۰۰۹)	همگام با رشد درآمد ملی، نابرابری‌های منطقه‌ای به دلیل وجود صرفه‌های ناشی از مقیاس افزایش پیدا می‌کند و بین نابرابری منطقه‌ای و سرعت رشد اقتصادی ارتباط مثبتی وجود دارد.
		تفنا و پاس (۲۰۰۹)؛ فان، کانور و ژانگ (۲۰۱۰)؛ شارون (۲۰۱۳)	وابستگی وضعیت نابرابری به سطح توسعه مناطق مورد بررسی، سیاست‌های دولت و ظرفیت آن
		جانیکاز و ری (۲۰۰۵)؛ آرتلاریس و پتراکوس (۲۰۱۴)	وابستگی وضعیت نابرابری به مقیاس منطقه مورد بررسی و تفکیک آن به دو سطح درون‌منطقه‌ای و بیرون‌منطقه‌ای

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

هدف تحقیق حاضر، ارائه نوعی گونه‌شناسی از مطالعات نظری و تجربی است که در حوزه نابرابری‌های منطقه‌ای صورت گرفته است. به این منظور به نظریه‌های اقتصادی «نئوکلاسیک» و «اقتصاد جغرافیایی نوین» رجوع گردید که پایه اصلی نظریه‌های نابرابری منطقه‌ای را تشکیل می‌دهند. به عبارت دیگر رابطه رشد مناطق و نابرابری را می‌توان در سایه نظریه‌های رشد اقتصادی توضیح داد.

نظریه نئوکلاسیک معتقد است که در سیستم بازار، همگام با رشد درآمد منطقه، تفاوت‌های منطقه‌ای از طریق جابه‌جایی بازار، نیروی کار و سرمایه تمایل به کاهش دارند. از این منظر رابطه منفی بین نابرابری منطقه‌ای و رشد مورد انتظار است. این دیدگاه نظریه نئوکلاسیک در مورد محور نابرابری‌های منطقه‌ای بین ملت‌ها و مناطق، مبنای ادبیات تعادل فضایی قرار گرفت. در مقابل، نظریه اقتصاد جغرافیایی نوین معتقد است همگام با رشد درآمد ملی، ممکن است نابرابری‌های منطقه‌ای به دلیل وجود صرفه‌های ناشی

از مقیاس افزایش پیدا کند. از این رو ارتباط مثبتی بین نابرابری منطقه‌ای و سرعت رشد اقتصادی وجود دارد. این دیدگاه مبنای ادبیات عدم تعادل فضایی قرار گرفت. در تحقیق حاضر بر اساس این دو نظریه اقتصادی، نظریات و مطالعات نابرابری‌های منطقه‌ای به سه دسته تقسیم شدند. ۱) رویکرد تعادل فضایی (بر اساس نظریه رشد اقتصادی نئوکلاسیک)، ۲) رویکرد عدم تعادل فضایی (بر اساس نظریه اقتصاد جغرافیایی نوین کروگمن) و ۳) رویکرد بینابینی. نظریه پردازانی که به رویکرد تعادل فضایی اعتقاد دارند، معتقدند که عدم تعادل منطقه‌ای یک مسئله موقتی است که می‌تواند از طریق افزایش نرخ رشد اقتصادی و با گذشت زمان کاهش پیدا کند. در مقابل، برخی معتقدند نابرابری‌های منطقه‌ای به دلایلی چون تغییر اساسی در فعالیت‌های اقتصادی و ورود بخش خدمات، افزایش حومه‌نشینی، ورود فناوری‌های جدید و یا صرفه‌های ناشی از مقیاس افزایش خواهد داشت و تنها دخالت دولت می‌تواند شکاف بین مناطق را کاهش دهد. رویکرد سوم که تحت عنوان رویکرد بینابینی معرفی شده، در سال‌های اخیر مورد توجه برخی محققان قرار گرفته است. این محققان رابطه رشد اقتصاد ملی و نابرابری منطقه‌ای را به سطح توسعه منطقه و یا مقیاس منطقه مورد مطالعه وابسته می‌دانند. بنابراین به نظر می‌رسد با گذشت حدود ۵ دهه از ورود مباحث نابرابری منطقه‌ای به ادبیات علمی و نظری، روند این مطالعات به سمت رویکرد بینابینی در حرکت است و نمی‌توان به‌طور قطع بیان نمود که نابرابری در یک منطقه از چه الگویی پیروی خواهد کرد.

پی‌نوشت‌ها

1. Robert Solow
2. Trevor Swan
3. Paul Krugman
4. Gunnar Myrdal
5. Nicholas Kaldor
6. Peter Nijkamp & Jacques Poot
7. Diego Puga
8. Centripetal
9. Centrifugal
10. Jeffrey G. Williamson
11. Simon Kuznets
12. Inverted U
13. Xavier Sala-i-Martin
14. Economic Council of Canada
15. J.Tait Davis
16. Termote
17. Salvador Barrios
18. Eric Strobl
19. Roberto Ezcurra
20. George Petrakos
21. Koichi Mera
22. Albert Hirschman
23. John Friedman
24. Harry Richardson

25. High Tech
26. Orley Amos
27. C. Cindy Fan
28. Emilio Casetti
29. Marinella Terrasi
30. Christian Lessmann
31. Polarization
32. Polarization reversal
33. Paul Romer
34. Anthony Venables
35. Daniel Cikurel
36. Sylvie Demurger
37. Timothy Besley & Robin Burgess
38. Amarender Reddy & MCS Bantilan
39. Kazi Arif UZ Zaman
40. Takahiro Atika
41. Panagiotis Artelaris
42. NUT3
43. Egle Tafenau
44. Tiiu Paas
45. Ravi Kanbur
46. Xiabo Zhang
47. Nicholas Charron
48. Mark V. Janikas
49. Sergio J. Rey
50. Interregional
51. Intra-regional

فهرست منابع

- Amos, O. (1988). Unbalanced regional growth and regional income inequality in the latter stages of development. *Regional Science and Urban Economics*, 18(4), 549–566.
- Artelaris, P., & Petrakos, G. (2014). Intra-regional Spatial Inequalities and Regional Income Level in the European Union: Beyond the Inverted-U Hypothesis. *International Regional Science Review, International Regional Science Review*, 39(3), 291–317.
- Barrios, S., & Strobl, E. (2005). The dynamics of regional inequalities. *Regional Science and Urban Economics*, 39(5), 575–591.
- Barro, R. (1991). Economic growth in a cross section of countries. *Quarterly Journal of Economics*, 106(2), 407–443.
- Barro, R., & Sala-i-Martin, X. (1991). Convergence Across States and Regions. *Brookings Papers on Economic Activity*, 107–182.
- Barro, R., & Sala-i-Martin, X. (1992). Convergence. *Journal of Political Economy*, 100, 223–251.
- Besley, T., & Burgess, R. (2004). Can Labor Regulation Hinder Economic Performance? Evidence from India. *The Quarterly Journal of Economics*, 119(1), 91–134.

- Charron, N. (2013). Diverging Cohesion? Globalisation, state capacity and regional inequalities within and across European Countries. *European Urban and Regional Studies*, 23(3), 355 – 373.
- Cikurel, D. (2002). *Why Mexico's regional convergence broke down*. processed University of California, San Diego and at <http://www.wider.unu.edu/conference/conference-2002-5/conference2002-5.htm>.
- Davis, J. (1980). Some Implications of Recent Trends in the Provincial Distribution of Income and Industrial Products in Canada. *The Canadian Geographer*, 24, 221–236.
- Demurger, S., J., Sachs, W., Woo, S., Bao, G., Change, & Mellinger, A. (n.d.). *Geography, Economic Policy and regional development in China*. processed University of California, Davis and at <http://www.wider.unu.edu/conference/conference-2002-2/conference2002-2>.
- Eastwood, R., & Lipton, M. (2000). *Rural–Urban Dimensions of Inequality Change*. Working Papers No. 2003. Helsinki: UNU World Institute for Development Economics Research.
- Economic Council of Canada. (1977). *Living Together: Study of Regional Disparities*. Ottawa: Economic Council of Canada.
- Ezcurra , R., & Rapún, M. (2006). Regional Disparities and National Development Revisited: The Case of Western Europe. *European Urban and Regional Studies*, 13(4), 355–369.
- Fan, C., & Casetti, E. (1994). The spatial and temporal dynamics of US regional income inequality, 1950–1989. *The Annals of Regional Science*, 28(2), 96–177.
- Fan, S., Kanbur, R., & Zhang, X. (2010). China's regional disparities: Experience and policy. *Review of Development Finance*, 1(1), 47–56.
- Friedman, J. (1973). *Urbanization, Planning and National Development*. Beverly Hills: Sage.
- Fujita, M., & Krugman, P. (2004). The new economic geography: Past present and the future. *Papers in Regional Science*, 83(1), 139–164.
- Hirschman, A. (1958). *The Strategy of Economic Development*. New Haven: Yale University Press.
- Ioannides, Y., & Petrakos, G. (2000). Regional disparities in Greece: The performance of Crete, Peloponnese and Thessaly. *EIB Papers*, ISSN 0257–7755, 5(1), 30–58.
- Janikas, M., & Rey, S. (2005). Spatial Clustering, Inequality and Income Convergence in the U.S.: 1969–2001. *Région et Développement*, 21, 45–64.
- Janikas, M., & Rey, S. (2008). On The Relationships between Spatial Clustering, Inequality and Economic Growth in the United States: 1969–2000. *Région et Développement*, 27, 13–34.
- Kaldor, N. (1970). The Case for Regional Policies. *Scottish Journal of Political Economy*, 17, 337–348.
- Kanbur, R., & Venables, A. (2005). *Rising Spatial Inequality and Development*. Helsinki: Number 3 United Nation University Policy brief.
- Krugman, P. (1991). *Geography and Trade*. Cambridge: MIT Press.
- Kuznets, S. (1955). Economic growth and income Inequality. *American Economic Review*, 45, 1–28.
- Lessmann, C. (2011). Spatial inequality and development: Is there an inverted–U relationship? CESifo working paper: *Fiscal Policy, Macroeconomics and Growth*, No. 3622.
- Lipshitz, G. (1995). Regional Disparities: The Canadian Case in the Theoretical Context. *The Canadian Journal of Regional Science*, 18(3), 357–378.
- Mera, K. (1979). Basic Human Needs versus Economic Growth Approach for Coping with Urban–Rural Imbalances: An Evaluation Based on Relative Welfare. *Environment and Planning*, 11, 1129–1145.

- Mora, T. (2008). Explaining Within-country Regional Inequality in the European Union. *Scienze Regionali*, 7, 51–69.
- Myrdal, G. (1957). *Economic Theory and Underdeveloped Regions*. London: Duckworth.
- Nijkamp, P., & Poot, J. (1998). Spatial Perspectives on New Theories of Economic Growth. *Annals of Regional Science*, 32, 407–437.
- Paas, T., & Schlitte, F. (2008). Regional income inequality and convergence process in the EU-25. *Scienze Regionali Italian Journal of Regional Science*, 7(2), 29–49.
- Petrakos, G. (2009). Regional growth and inequalities in the European Union. *Discussion Paper Series*, 15(2), 23–44.
- Petrakos, G., Rodriguez-Pose, A. & Rovolis, A. (2005). Growth, Integration and Regional Disparities in the European Union. *Environment and Planning A*, 37, 1837–55.
- Puga, D. (2002). European regional policies in light of recent location theories. *Journal of Economic Geography*, 2(4), 373–406.
- Reddy, A., & Bantilan, M. (2012). Regional disparities in Andhra Pradesh, India. *Local Economy*, 28(1), 123–135.
- Richardson, H. (1973). *Regional Growth Theory*. London: Macmillan.
- Romer, P. (1994). The origins of endogenous growth. *Journal of Economic Perspectives*, 8(1), 3–22.
- Shorrocks, A., & Wan, G. (2005). Spatial Decomposition of Inequality. *Journal of Economic Geography*, 5(1), 59–81.
- Solow, R. (1956). A contribution to the theory of economic growth. *Quarterly Journal of Economics*, 70, 65–94.
- Swan, T. (1956). Economic growth and capital accumulation. *Economic Record*, 32(44), 334–361.
- Tafenau, E., & Paas, T. (2009). Regional disparities and sustainable economic growth. *Sustainable Growth of Business: Modern Management Research Conference* (pp. 1–8). Vilnius, Lithuania.
- Termote, M. (1979). *Summary: Changes in the Pattern of Interprovincial Migration*. Ottawa: Canada Mortgage and Housing Corporation.
- Terrasi, M. (1999). Convergence and divergence across Italian regions. *The Annals of Regional Science*, 33(4), 491–510.
- Venables, A. (2003). *Spatial Disparities in Developing Countries: Cities, Regions and International Trade*. London School of Economics and Political Science: Centre for Economic Performance.
- Webster, D. (1985). Canadian Regional Decentralization in the New Global Context: Myth or Reality? *Canadian Journal of Regional Science*, 8, 377–394.
- WIDER. (2002–2003). Retrieved July 1, 2013, from www.WIDER.UNU.edu
- Williamson, J. G. (1965, July). Regional Inequality and the Process Of National Development (A description of patterns). *Economic development and cultural change*, 13(4), 1–84.
- Wrage, P. (1981). The Effect of Internal Migration on Regional Wage and Unemployment Disparities in Canada. *Journal of Regional Science*, 21, 51–63.
- Wu, Y. (2002). Regional disparities in China: an alternative view. *International Journal of Social Economics*, 29(7), 575 – 589.
- Zaman, K., & Akita, T. (2012). Spatial Dimensions of Income Inequality and Poverty in Bangladesh: An Analysis of the 2005 and 2010 Household Income and Expenditure Survey Data. *Bangladesh Development Studies*, 35(3), 19–50.